

بسمه تعالی

ناتوانی از فلسفی نگری بجای حذف فلسفه

حمیدرضا آیت اللهی

گویند ارسطو روزی گفت «اگر باید فلسفی نگری داشت پس باید کار فلسفی کرد، و اگر نباید فلسفی نگری داشت بازهم باید کار فلسفی کرد». این یعنی ما را گریزی از فعالیت فلسفی نیست چرا که در حین نفی فلسفه باز ناگزیر هستیم کاری فلسفی برای نفی فلسفه کنیم.

اما ارسطو نمی دانست برای حذف فلسفه راه‌های دیگری هم وجود دارد. بجای مقابله با فعالیت فلسفی می توان توانایی اندیشیدن فلسفی را رفته رفته مضمحل کرد بگونه‌ای که دیگر نه به فلسفیدن و نه در گریز از فلسفیدن نیازی به فلسفه نباشد و ذهن بشر آنگونه غرق در روبناهای زندگی شود که حتی قدرت نفی فلسفه را نیز نداشته باشد. جهان جهانی شده در اثر غلبه نگاه لیبرال دموکراسی، همانند جریان تاریخ هگلی، چنان بشر را مسخر خویش می کند که کلیه استعدادهای ژرف اندیشی را از او می گیرد.

بدیهی است هرگونه ژرف اندیشی محلی در نظام جهانی شده جایی نخواهد داشت؛ و بقول هگل در زیر چرخ تاریخ له خواهد شد. اگر بینایی را از قاطبه انسانها بگیریم دیگر فریادِ قلیل افراد بینا و روشننگری آن‌ها محکوم به حذف است و طرد طبیعی از جامعه انسانی. در این جامعه اول سوالی که می شود آن است که اینهمه کار فلسفی به چه درد می خورد؟ فلسفه چه رفاهی را برای بشر به ارمغان می آورد؟ سوالهایی که این روزها کمابیش بکرات از فعالان فلسفی پرسیده می شود و روز به روز سوال نیز جدی تر می گردد. پاسخ «می خواهم بفهمم» پوچ و بی ارزش قلمداد می شود.

از زمانی که فلسفه در محدوده تجربه محبوس شد ناگزیر بود که به ناتوانی خود در بسیاری حوزه‌ها اقرار کند و نهایتاً بجایی برسد که برای گذر از چالش فلسفی دوگانه‌نگری‌های دوران مدرن، همچون شکاف ابژه-سوژه، بیکباره خود را با نسبییت و کثرت انگاری پسامدرن بی ریشه کند و عقل را به عقل ابزاری فروکاهد و عمق تبیین عقلی را به سخره بگیرد. جهان عاری از فلسفه چنین محقق می شود.